

ساخت‌های نحوی بیان حصر در زبان فارسی (مطالعه موردی: آثار سعدی)

رحمان مشتاق مهر

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

احمد گلی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

فرهاد محمدی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۴/۱۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۳/۲۱

چکیده

برای درک بلاغت زبان فارسی و شناخت ظرفیت‌های آن در بیان معنا، باید از مطالعه و تحلیل ساخت‌های نحوی آن شروع کرد. تنها از این طریق می‌توان دانست که بیان یک مفهوم چگونه و با چه ساخت‌هایی امکان‌پذیر است. حصر و قصر از جمله مفاهیمی است که ساخت‌های نحوی متنوعی در زبان فارسی دارد. همین تنوع ساخت‌های نحوی بیانگر ظرفیت بالای نحو زبان فارسی در القای اغراض بلاغی و ایجاد تطابق تام بین فرم و قالب زبانی با معنا و غرض مورد نظر است. به همین منظور، در این نوشتار سعی شده است با تکیه بر سخن سعدی، تمام امکانات و ظرفیت‌های زبان فارسی در بیان حصر شناسایی و برای آن‌ها تقسیم‌بندی مشخصی به دست داده شود. حاصل این است که تمام امکانات بیان حصر در زبان فارسی به دو مقوله کلی تقسیم می‌شود: ۱- فرایند فرازبانی یا زبرزنجیری که نشانه زبانی خاصی ندارد تا در زنجیره عینی زبان بتواند نمودار شود. «تکیه» تنها ظرفیت این فرایند است. ۲- عوامل و نشانه‌های عینی زبان. ساخت‌های نحوی «اسنادی شده»، «استثنا»، «جابه‌جایی اجزا» و «استفاده از قیدهای مخصوص حصر» زیرمجموعه‌های این مقوله هستند.

واژه‌های کلیدی: حصر، ساخت‌های نحوی، تکیه، استثنا، اسنادی شده، استثنا، قیدهای حصر.

۱- مقدمه

در کتاب‌های بلاغت فارسی به پیروی از بلاغت عرب، تنها به تقسیم‌بندی انواع حصر و قصر از منظر حقیقی و غیرحقیقی یا صفت در موصوف و موصوف در صفت اکتفا شده‌است. اگر به شیوه‌های قصر نیز اشاره کرده‌اند، تنها به چند مورد بارز پرداخته‌اند و از تنوع بسیار بالای بیان حصر در زبان فارسی و تفاوت کاربردی - بلاغی ساخت‌های گوناگون تا حدودی غفلت شده‌است. در اینجا، نخست مروری مختصر بر گفته‌های بلاغیان در این موضوع خواهیم داشت تا پیش‌درآمدی برای ورود به بحث و بررسی ساخت‌های زبانی حصر در زبان فارسی باشد.

- قصر صفت بر موصوف

تخصیص و انحصار صفتی است در یک ذات، به گونه‌ای که نفی غیر کند (ر.ک: همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۴ و کزازی، ۱۳۷۳: ۱۸۶)؛ مثل: «شاعر، فقط سعدی است»:
«کلید قَدَر نیست در دست کس توانای مطلق خدای است و بس»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۱۸۱).

- قصر موصوف بر صفت

منحصر کردن ذاتی / موصوفی است در صفتی (ر.ک: همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۴ و کزازی، ۱۳۷۳: ۱۸۶)؛ مثل: «سعدی، فقط شاعر است»:
«طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلّق نیست»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۵۵).

تقسیم‌بندی دیگری که در باب قصر صورت گرفته‌است و اهمیت بسزایی دارد، تقسیم‌بندی بر اساس اعتقاد مخاطب نسبت به موضوع است. بر این مبنای قصر به سه دسته زیر تقسیم می‌شود:

الف. قصر افراد

هرگاه مخاطب بر این باور باشد که دو موصوف / ذات واجد یک صفت هستند، یا اینکه دو صفت را به موصوفی / ذاتی نسبت دهد، در چنین موقعیتی، گوینده از قصر افراد استفاده می‌کند (ر.ک: خطیب قزوینی، ۱۳۸۸: ۳۹ و الجارم و امین، ۱۳۸۰: ۳۶۳).

ب. قصر تعیین

زمانی که مخاطب مردد باشد که بین دو یا چند صفت، کدام یک به موصوف تعلق دارد یا اینکه بین دو یا چند موصوف، کدام یک صفت مورد نظر را دارد، در این حالت، گوینده با استفاده از قصر، او را از تردید رها می‌کند (ر.ک؛ الجارم و امین، ۱۳۸۰: ۳۶۳).

ج. قصر قلب

چنانچه مخاطب صفتی را در موصوف منحصر بداند که مخالف واقعیت یا مخالف نظر گوینده است یا اینکه موصوفی را در صفتی تخصیص دهد که خلاف واقع و باور گوینده باشد، گوینده از قصر قلب استفاده می‌کند (ر.ک؛ همان: ۳۶۳).

حصر/ قصر از جمله موارد مهمی است که در زبان فارسی ساخت‌های نحوی گوناگونی دارد. تفاوت این ساخت‌ها به موقعیت کاربردی آن‌ها برمی‌گردد. منظور از موقعیت کاربردی، مجموعه شرایطی است که لزوم استفاده از ساخت نحوی خاص را می‌طلبد. این امر، اعم از اقتضای حال مخاطب است که در بلاغت سنتی مطرح است. در واقع، هر موقعیتی، ساخت نحوی مخصوص خود را دارد که بیانگر حال مخاطب نسبت به موضوع مورد نظر است. با توجه به اینکه ساخت‌های گوناگون مربوط به حصر، قابل تبدیل به یکدیگر هستند، بلاغت این حوزه در آن است که گوینده بداند چه ساختی به چه موقعیتی مربوط است و در هر موقعیت، باید از ساخت مناسب آن استفاده کند. خود ظرفیت تبدیل ساخت‌ها به یکدیگر در قصر بر این موضوع دلالت می‌کند که هر ساختی را نمی‌توان در هر موقعیتی به کار برد.

علاوه بر کتاب‌های متعدد معانی و بیان در زبان فارسی که در همه آن‌ها مبحث حصر و قصر مطرح شده، کارهایی نیز به صورت مقاله درباره این موضوع انجام شده است که عموماً به طرح نواقص مبحث حصر و قصر در کتاب‌های فارسی و بیان وجوه افتراق و اشتراک آن‌ها پرداخته‌اند. در مقاله «جایگاه حصر و قصر در علم معانی»، موضوع حصر در کتاب‌های معانی زبان فارسی نقد و بازبینی، و جنبه‌های اختلاف و تشابه این کتاب‌ها در بیان مطالب مربوط به بحث حصر نشان داده شده است (ر.ک؛ جمالی، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۱۳). در مقاله دیگری نیز با عنوان «بحثی درباره حصر و قصر در بلاغت فارسی»، همین نقد و بررسی مباحث حصر در کتاب‌های معانی و بیان دوباره مطرح شده که در آن نویسنده به نقل دیدگاه صاحبان کتب بلاغی و نقد و مقایسه آرا و عقاید آن‌ها پرداخته است (ر.ک؛ گلی، ۱۳۹۲: ۹۸-۱۰۳). غلامرضایی نیز در مقاله «اختصاص در علم معانی فارسی» پس از مروری

بر جایگاه موضوع اختصاص در کتاب‌های بلاغت عربی و فارسی و نیز اشاره به یکی دانستن مفهوم اختصاص با حصر و قصر در کتاب‌های معانی فارسی، به مهم‌ترین شیوه‌های بیان اختصاص در فارسی و نیز معانی مجازی آن‌ها اشاره کرده‌است (ر.ک؛ غلامرضایی، ۱۳۸۴: ۱۶۵-۱۷۲). مقاله دیگری نیز با عنوان «بازنگری مبحث قصر در منابع فارسی علم معانی» تدوین شده که محور اصلی آن نیز نقد مطالب مربوط به بحث حصر است (ر.ک؛ میرباقری‌فرد و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۸۷-۱۹۲).

هدف نوشتار حاضر این است که ساخت‌های نحوی زبان فارسی در بیان حصر ساماندهی شود و برای آن‌ها عنوان‌هایی تعیین گردد که هم جامع باشند و هم محدود و مشخص تا به نامگذاری‌های متعدد و پراکنده که باعث سردرگمی می‌شوند، تا حدودی نظم بخشد. فایده چنین کاری آن است که با هر نمونه‌ای از بیان حصر که مواجه شویم، می‌دانیم از چه ظرفیتی از نحو زبان فارسی استفاده شده‌است. از این رو، تعیین عنوان‌های مشخص می‌تواند در شناخت ظرفیت‌های نحوی زبان فارسی در بیان حصر مؤثر باشد. همچنین، تا اندازه‌ای می‌توان دانست که امکان تبدیل ساخت‌های نحوی بیان حصر چگونه است. کدام ساخت‌ها به هم تبدیل می‌شوند؟! وقتی ساخت‌های نحوی بیان حصر این قابلیت را داشته باشند که به هم تبدیل شوند، با مقایسه آن‌ها بهتر می‌توان دلایل و اغراض بلاغی نهفته در هریک از ساخت‌ها را دریافت.

۲- شیوه‌های حصر

در بیشتر کتاب‌های بلاغت عرب، چهار روش برای بیان حصر و قصر ذکر شده‌است. همین چهار روش دست‌مایه نویسندگان بلاغت زبان فارسی قرار گرفته‌است تا فقط به ذکر نمونه‌هایی برای مطابقت با نمونه‌های زبان عرب اکتفا کنند. این چهار روش عبارتند از:

الف) عطف کردن با کلمات «بل»، «لکن»، و «لا» که برای معادل آن‌ها در فارسی، ساخت نفی و اثبات ذکر است که اجزای آن گاهی جابه‌جا می‌شود (ر.ک؛ خطیب قزوینی، ۱۳۸۸: ۴۰ و همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۴)؛ مثلاً: «او شاعر نیست، نویسنده است»، «او نویسنده است، نه شاعر».

ب) نفی و استثنا: نخست حکم کلی را نفی می‌کنند، سپس از آن حکم چیزی را مستثنی می‌کنند تا حکم مورد نظر در آن چیز منحصر شود (ر.ک؛ خطیب قزوینی، ۱۳۸۸: ۴۰ و همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۴)؛ مثل: «کسی شاعر نیست، الا او».

ج) با ادات تأکیدی چون «إنما» که معادل فارسی آن، «فقط»، «تنها»، «بجز» و... است (ر.ک؛ همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۴): مانند: «فقط او شاعر است».

د) تقدم آنچه جایگاهش مؤخر است (ر.ک؛ همان: ۱۲۴).

علاوه بر روش‌های چهارگانه فوق که زبان فارسی نیز نمونه‌های مشابه آن را دارد، ظرفیت‌ها و ساخت‌های زبانی دیگری نیز برای بیان حصر وجود دارد که در این نوشتار، سعی شده‌است برای ساخت‌ها و ظرفیت‌های زبان فارسی در بیان حصر، عنوان‌های مشخص و جامعی گذاشته شود تا هر موردی که بیانگر حصر باشد، به یکی از این عنوان‌ها تعلق بگیرد. می‌توان گفت که در زبان فارسی، هر موردی که بیانگر حصر باشد، ساخت نحوی و اجزای تشکیل دهنده آن حتماً ذیل یکی از این عنوان‌ها قرار می‌گیرد و نمی‌تواند ساختی متفاوت با ساخت‌هایی داشته باشد که در این نوشتار مطرح شده‌است. بیان حصر و قصر به دو شیوه کلی امکان‌پذیر است: ۱- بهره‌گیری از تکیه بر واژه مورد نظر برای حصر آن. ۲- استفاده از عوامل / نشانه‌های عینی زبان؛ مانند «به‌کار بردن قید» و «جابه‌جایی در اجزای دستوری و تغییر صورت جمله از نظر خبری و پرسشی». اینکه فرایند «تکیه» را ذیل ظرفیت جداگانه‌ای قلمداد می‌کنیم، بدین سبب است که نشانه عینی زبانی برای آن وجود ندارد، اما بقیه شگردهای بیان حصر، هر یک نشانه‌های عینی زبانی دارند.

۲-۱- بیان حصر با تکیه

علامه همایی در بحث از شیوه‌های قصر در زبان فارسی، نخستین کسی است که به ظرفیت استفاده از تکیه و آهنگ تلفظ برای قصر و تخصیص واژه مورد نظر در جمله اشاره کرده‌است که بسیار حائز اهمیت است (ر.ک؛ همان: ۱۲۷). اینکه می‌گوییم این موضوع اهمیت دارد، از آن روست که چون تکیه باعث تفاوت معنایی می‌شود، ظرفیتی زبانی است که گاهی القای معنای مورد نظر از طریق آن صورت می‌گیرد. مهم‌ترین کارکرد معنایی که تکیه دارد، همین بیان حصر است. بنابراین، استفاده از تکیه را باید یکی از ظرفیت‌های زبان فارسی در بیان حصر به‌شمار آورد. در بیشتر مواقع، زمانی از این ظرفیت زبانی استفاده می‌شود که جمله و موضوع به گونه‌ای باشد که امکان به‌کارگیری روش جابه‌جایی اجزای جمله برای بیان حصر وجود نداشته باشد. در این روش از بیان حصر، تکیه بر واژه مورد نظر خواهد بود تا از آن، نفی غیر شود و در مفهوم مورد نظر محصور شود یا اینکه آن مفهوم در این واژه منحصر:

«کنون باید ای خفته بیدار بود چو مرگ اندر آرد ز خوابت، چه سود؟»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۱۸۵).

منظور گوینده این است که اکنون لازم است بیدار بود، نه وقت دیگر. تکیه باعث شده است که نیازی به ذکر عبارت تکمیلی معنا، یعنی عبارت «نه وقت دیگر» نباشد. در جملات اسنادی، برای اینکه مسندالیه را در مسند محصور کنند، با وجود اینکه می‌توان از جابه‌جایی اجزا یا استفاده از قید و تغییر صورت فعل (نفی و اثبات) استفاده کرد، گاهی نیز از تکیه استفاده می‌شود. در این حالت، محصورفیه (مسند) محلّ تکیه است:

«کرامت، جوانمردی و نان‌دهی است مقالات بیپه‌وده طبل تهی است»
(همان: ۸۹).

تکیه به نوعی کار قید را انجام می‌دهد. در مثال اخیر، اگر قید «فقط» یا «تنها» را پس از مسندالیه (کرامت) قرار دهیم، تکیه از مسند زایل می‌شود.

۲-۲- استفاده از عوامل / نشانه‌های عینی زبان

۲-۲-۱- استفاده از ادات بیان حصر

صورت معمول و ساده بیان حصر، استفاده از ادات مربوط بدان است؛ اداتی چون «فقط»، «تنها»، «و بس» و... . قیده‌های «فقط»، «و بس» و «تنها» معمولاً همراه صورت مثبت جمله می‌آیند و با صورت منفی «الّا» و «بجز» ذکر می‌شود. بنابراین، ساخت‌های نحوی قیددار به دو صورت مثبت و منفی می‌توانند پدیدار شوند:

«موجب فریاد ما خصم نداند که چیست چاره رنجور عشق نیست بجز خامشی»
(همان، ۱۳۹۴: ۴۳).

«کلید قدر نیست در دست کس توانای مطلق خدای است و بس»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۱۸۱).

هر یک از این صورت‌ها، این ظرفیت را دارند که به هم تبدیل شوند. باید توجه داشت که در چنین مواردی، قیده‌ها جزء اساسی و لازم ساخت نحوی برای بیان معنای حصر است و نمی‌توان آن‌ها را حذف کرد. در واقع، بدون ذکر آن‌ها، کلام معنای حصر نخواهد داشت. تنها در مواقعی می‌توان ادات را حذف کرد که ساخت نحوی و چگونگی نظم اجزا، خود بیانگر مفهوم قصر باشد و نیازی به ذکر ادات نداشته باشد. در بیت زیر، این قید است که به جمله، مفهوم حصر بخشیده است:

«رهایی نیابد کس از دست کس گرفتار را چاره صبر است و بس»
(همان: ۱۶۹).

موقعیت کاربردی این ساخت که فعل جمله مثبت است، زمانی است که مخاطب نسبت به موضوع ناآگاه است و اصلاً نمی‌داند چاره گرفتار چیست، یا اینکه به تعدد چاره‌ها معتقد است. شکل منفی این ساخت، گرچه به ظاهر تفاوتی با هم ندارند، اما در موقعیتی به کار می‌روند که مخاطب، منکر باشد و به چیز دیگری غیر از صبر معتقد باشد: «گرفتار را نیست چاره بجز صبر». بنابراین، تفاوت این دو ساخت به موقعیت کاربردی آن‌ها و القای اغراض بلاغی مربوط می‌شود. صورت منفی، شکل بلیغ‌تر و تکامل یافته‌تر صورت مثبت است که معنا را بهتر القا می‌کند و با آن تناسب دارد. صورت مثبت جملات بیت زیر چنین است: «فقط نقش تو در ضمیرم هست»:

«جز نقش تو نیست در ضمیرم جز نام تو نیست بر زبانم»
(همان، ۱۳۸۹: ۶۵۶).

۲-۲-۲- ساخت نحوی اسنادی شده

منظور از ساخت «اسنادی شده»^۱ آن است که برای بیان حصر، آن جزء از کلام که باید محصور واقع شود، مسند فعل رابط قرار می‌گیرد و محصور علیه نیز به شکل جمله، پس از حرف «که» به عنوان مسند آلیه می‌آید. این در حالی است که در حالت عادی و قبل از اسنادی شدن، جزئی که قرار است محصور واقع شود، فاعل، مسند آلیه، مفعول و... بوده است؛ مثل: «خدا آسمان‌ها و زمین را آفریده است». صورت حصر این جمله در ساخت «اسنادی شدن» چنین است: «خداست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است». بنابراین، فرمول ساخت «اسنادی شده» چنین است: «محصور علیه (اسم صریح / ضمیر) + فعل ربطی + که + محصور (جمله کامل)». در برخی از کتاب‌های بلاغی معاصر، به موردی از شیوه‌های بیان حصر در زبان فارسی اشاره شده است که نامگذاری آن و توضیحی که درباره آن داده‌اند، چندان جامع و کافی نیست. از جمله استاد همایی ذکر کرده‌اند که «آوردن ضمیر با فعل رابطه استن» اغلب برای بیان قصر استفاده می‌شود (ر.ک: همایی، ۱۳۷۰: ۱۲۶). از مثال‌هایی که ایشان برای این مورد ذکر کرده‌اند، این دو بیت از حافظ و سعدی است:

«منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن»
 (حافظ شیرازی، ۱۳۸۲: ۵۳۵).
 این تویی با من و غوغای رقیبان از پس وین منم با تو گرفته ره صحرا در پیش»
 (سعدی شیرازی، ۱۳۹۴: ۲۰).

نمی‌توان آنچه را استاد همایی و دیگران در باب چنین مواردی بیان کرده‌اند، ساخت مستقل قلمداد کرد، بلکه گفته‌ایشان تنها نمونه و مصداقی از فرمول «اسنادی‌شدگی» است که برای بیان حصر به کار می‌رود. در واقع، ساخت «اسنادی‌شده» فرمول کلی است که زیرمجموعه‌های چندی را می‌تواند در بر گیرد که مورد اشاره‌ی استاد همایی و دیگران یکی از آن‌هاست؛ زیرا عنوانی که برای نمونه‌هایی مانند بیت حافظ گذاشته‌اند، تنها برای مواردی صادق است که محصور^۱علیه، ضمیر باشد، در حالی که این امکان وجود دارد که به جای ضمیر، اسم صریح نیز بیاید. در این حالت، ساخت نحوی تغییر نمی‌کند، اما عنوان دیگر کارایی ندارد. شکل خنثای بیت حافظ که کلام هنوز اسنادی نشده، بدین صورت بوده‌است: «شهره شهرم به عشق ورزیدن». برای اینکه کلام معنای حصر پیدا کند، ساخت نحوی جمله با تغییراتی به ساخت نحوی اسنادی‌شدگی تبدیل شده‌است. نکته مهم دیگر این است که در ساخت «اسنادی‌شده»، تنها حصر صفت در موصوف امکان‌پذیر است و بیان حصر موصوف در صفت با این ساخت امکان ندارد.

۲-۲-۳- ساخت استثنا

هرگاه چیزی از حکم قبلی مستثنی شود، کلام افاده حصر می‌کند. در واقع، یکی از ساخت‌های نحوی برای بیان مفهوم حصر، همین ساخت استثناست. وقتی سعدی می‌گوید:
 «بی‌حاصل است یارا، اوقات زندگانی الاّ دمی که یاری، با همدمی برآرد»
 (همان: ۴۳).

هدف از این استثنا، حصر «حاصل اوقات زندگانی» در «دم» مورد نظر گوینده است. آنچه غلامحسین رضانژاد با عنوان «فعل ایجابی مشروط پس از فعل» بیان کرده‌اند، چیزی جز ساخت استثنا نیست (ر.ک: رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۷۱). مثالی که ایشان از سعدی آورده‌اند، دقیقاً ساخت استثنا دارد، با این تفاوت که مستثنی به صورت شرط بیان شده‌است:
 «آرام نیست در همه عالم به اتفاق و ره هست، در مجاورت یار همدم است»
 (سعدی شیرازی، ۱۳۹۴: ۱۶۱).

آنچه لازم است که درباره این ساخت نحوی بیان حصر بدان آگاهی یابیم، این است که ظرفیت تغییر و تبدیل در این ساخت چگونه است؛ یعنی با چه ساخت یا ساخت‌هایی می‌تواند فرایند تبدیلی داشته باشد. نمونه‌های ساخت استثنا را می‌توان به ساخت‌های نحوی دیگر که همان معنای حصر را دارند و از نظر معنایی یکسان هستند، تبدیل کرد؛ برای مثال، مورد بالا را می‌توان با تغییراتی چند از ساخت استثنا خارج و به ساخت دیگری تبدیل کرد: «آن دم از اوقات زندگانی باحاصل است که یاری با همدمی برآرد» یا «حاصل اوقات زندگانی آن دم است که یاری با همدمی برآرد». با توجه به اینکه تمام موارد مربوط به ساخت استثنا، امکان تبدیل به یک ساخت نحوی یکسان را ندارند، باید بین مواردی که این ساخت را دارند، تقسیم‌بندی ایجاد کرد تا تفاوت‌ها نمایان شود. وضعیت مستثنی، اینکه اسم صریح باشد یا نه، در تبدیل ساخت استثنا به ساخت هم‌معنای دیگر تأثیرگذار است. بنابراین، می‌توان از این منظر، موارد ساخت استثنا را به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: ۱- مواردی که در آن‌ها مستثنی جمله وصفی دارد؛ یعنی اسم عام یا مبهم است که به وسیله جمله وصفی مشخص می‌شود و تعیین می‌یابد. ۲- مواردی که مستثنی، اسم صریح و معین است.

شرح ۱

چنانچه مستثنی جمله وصفی داشته باشد، ساخت نحوی آن قابل تبدیل به ساخت زیر است: «اسم (مقصور) + جمله اصلی (مقصور علیه) + جمله وصفی». این در حالی است که اگر مستثنی، اسم صریح باشد، به این ساخت تبدیل نمی‌شود، بلکه تبدیل آن به شکل و ساخت دیگری است که در ادامه بدان اشاره می‌شود. دو نمونه زیر به خوبی نشان می‌دهند که هر دوی آن‌ها با وجود اینکه ساخت استثنا دارند، به ساخت واحد تبدیل نمی‌شوند:

«کام از او برنگرفته است مگر باد بهار» (همان: ۲۲).

«مسلّم نبُودَ عشق یار آتش‌روی مگر کسی که چو پروانه سوزد و سازد»
(همان: ۱۸۶).

ساخت نمونه دوم به ساختی که در بالا بدان اشاره شد، قابل تبدیل است: «کسی را عشق یار آتش‌روی مسلّم است که چو پروانه سوزد و سازد». اما برای ساخت اول این امکان وجود ندارد. نکته بلاغی مهم در باب ساخت استثنای دسته دوم و ساخت هم‌معنای آن که قابل تبدیل به هم هستند، در این است که موقعیت کاربردی آن‌ها متفاوت است.

ساخت استثنا در موقعیتی به کار می‌رود که عقیدهٔ خلاف مفهوم مستثنی‌منه وجود داشته باشد و مخاطب نیز بر آن نظر مخالف باشد. وقتی شاعر می‌گوید:

«حلال نیست محبت مگر کسانی را که دوستی به قیامت برند سعدی‌وار»
(همان، ۱۳۸۹: ۷۲۳).

بر این موضوع دلالت دارد که مخاطب معتقد است که محبت برای همگان حلال است؛ بنابراین این ساخت در مقابل باور نادرست مخاطب به کار می‌رود؛ اما ساخت دیگر (جدایی جملهٔ وصفی از موصوف) زمانی به کار برده می‌شود که مخاطب نسبت به موضوع آگاهی و باور خاصی ندارد و دقیقاً نمی‌داند که محبت برای چه کسانی حلال است؛ در واقع این ساخت در قبال پرسش، شک و تردید مخاطب به کار می‌رود. علاوه بر این مسئله، شدت قطعیت و یقین در ساخت استثنا بیشتر است. وقتی حکمی نخست به طور کلی نفی می‌شود. سپس از آن استثنایی صورت می‌گیرد، جلوی هر نوع شک و تردیدی نسبت به موضوع مورد ادعا گرفته می‌شود، اما در ساخت دیگر این امکان وجود دارد که موضوع، مورد شک و انکار قرار گیرد.

شرح ۲

در استثناهایی که مستثنی، اسم صریح و معین است، ساختی که با تبدیل به دست می‌آید با قید بیان حصر همراه است: «نبرد از جهان دولت الا فقیر» (سعدی، ۱۳۸۴، الف: ۵۵)، صورت قیددار: «فقط فقیر از جهان دولت برد»، تأکید و مبالغهٔ ساخت استثنا در این نوع نیز از ساخت قیددار بیشتر است. در حقیقت، باید گفت که ساخت استثنا، صورت مؤکد آن است که بیان عادی قضیه است. البته نسبت به وضع مخاطب و باور او، این دو ساخت با هم تفاوت دارند. ساخت قیددار بیانگر این است که مخاطب، نظری مخالف نظر گوینده را دارد. در نتیجه، این نوع ساخت، قصر قلب محسوب می‌شود.

۲-۲-۴ ساخت جابه‌جایی اجزا

با توجه به اینکه زبان فارسی از نظر جابه‌جایی اجزا، ظرفیت بالایی دارد، یکی از راه‌های مهم این زبان برای بیان معانی و اغراض بلاغی، همین بهره‌گیری از ظرفیت جابه‌جایی اجزاست. از جمله معانی مهمی که با این فرایند بیان می‌شود، همین مسئلهٔ حصر و قصر است. البته این جابه‌جایی تنها به تقدم آنچه که باید مؤخر بیاید، خلاصه نمی‌شود که در کتاب‌های بلاغی آمده‌است، بلکه هر نوع تغییری در جایگاه دستوری اجزای جمله را در بر می‌گیرد و در تمام انواع جملات (ساده، مرکب، اسنادی و غیراسنادی) رخ می‌دهد. در بیت

زیر تنها فعل که جزئی از مجموعه مسند است، مقدم شده است، نه تمام مسند. اگر این جابه‌جایی صورت نمی‌گرفت و فعل در جای اصلی و دستوری خود (یعنی پایان جمله) می‌آمد، معنای حصری در کار نمی‌بود:

«تو دانی ضمیر زبان‌بستگان تو مرهم نهی بر دل خستگان»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۱۹۸).

اگر کلام به حالت زیر می‌آمد، برای بیان معنای حصر باید ضمیر منفصل فاعلی با تکیه ادا شود که در نوشتار نسبت به فرایند جابه‌جایی چندان نشانه برجسته‌ای برای بیان معنا نیست: «تو ضمیر زبان‌بستگان دانی». بنابراین، گوینده از ظرفیت جابه‌جایی اجزا بهره کافی را برده است تا جمله را طوری بسازد که بیانگر معنای مورد نظر باشد. می‌توان همین مفهوم را با جابه‌جایی به شکل دیگری نیز بیان کرد و اگر ضمیر و فعل را به پایان جمله انتقال دهیم، باز معنای حصر قابل دریافت است: «ضمیر زبان‌بستگان تو دانی»^۲. شکل ابتدایی و ساده‌چنین ساختی که فعل جمله در آن غیراسنادی است، بدین گونه بوده است: «آن که ضمیر زبان‌بستگان داند، تویی». جمله اسنادی با تغییراتی تبدیل به جمله غیراسنادی شده است، بدون اینکه معنا کوچکترین تغییری پیدا کند. این تغییر و تحول کلاً در راستای بلاغت صورت گرفته است تا ساخت نحوی دقیقاً مطابق معنا شود و بتواند آن را مجسم کند. آنچه در بیت زیر نیز باعث شده است که کلام معنای حصر داشته باشد، همین ظرفیت جابه‌جایی است که بر فعل ربطی واقع شده است: (این + فعل ربطی «است» + اسم):

«به طاعت بنه چهره بر آستان که این است سر جاده راستان»
(همان: ۴۰).

اگر این جابه‌جایی صورت نمی‌گرفت، باز برای بیان حصر لازم بود که ضمیر اشاره با تکیه بیان شود. دو مصرع زیر نیز از نظر اجزا یکسان هستند؛ یعنی هر دو از مسندالیه، مسند و فعل ربطی تشکیل شده‌اند، اما ترتیب و الگوی چینش اجزا در آن‌ها متفاوت است. همین مسئله باعث شده است که مفهوم قصر آن‌ها از دو روش قابل دریافت باشد: یکی با ساخت نحوی (۱)، یکی نیز با تکیه (۲):

۱- «شیرین جهان تویی به تحقیق» (همان، ۱۳۸۹: ۶۵۵). ۲- «تو ماه مشکبویی، تو سرو سیم‌ساقی» (همان، ۱۳۹۴: ۲۶۱). چنانچه نمونه (۲) را به ساخت نمونه (۱) درآوریم، نیازی به تکیه نخواهد بود و خود ساخت نحوی اجزای جمله بیانگر این مفهوم خواهد بود: «تویی

ماه مشکبو/ ماه مشکبو تویی». کاملاً مشخص است که این جابه‌جایی‌ها و گردش‌هایی که اجزا در سطح جمله می‌توانند داشته باشند، برای القای معنای مورد نظر است و اگر واژه‌ای در جای دستوری خود ذکر نمی‌شود، به سبب این است که معنا آن را اقتضا کرده‌است. بنابراین، اینکه در بیت زیر اجزای کلام مطابق نقش دستوری خود در جمله قرار نگرفته‌اند، تابع معنایی است که برای بیان آن ضروری است که واژگان جابه‌جا شوند. از این رو، جایگاه آن‌ها مطابق نظم معنایی تعیین شده‌است:

«من دانم و دردمند بیمار آهنگ شب دراز دیجور»
(همان: ۱۳).

حال اگر این نظم معنایی، اجزا را با نظم دستوری آن‌ها مقایسه کنیم، به‌خوبی پیداست که اگر این جابه‌جایی‌ها صورت نمی‌گرفت، کلام معنای قصر مد نظر را نمی‌داشت: «من و دردمند بیمار، آهنگ شب دراز دیجور را دانیم».

۲-۴-۱- جابه‌جایی جمله وصفی برای بیان حصر

مهم‌ترین ساختی که در زبان فارسی با جابه‌جایی اجزای دستوری، برای بیان معنای حصر و قصر کاربرد دارد و از فرمول مشخص و عینی برخوردار است، ساختی است که در آن مسندالیه، اسم مبهمی است که با جمله وصفی همراه است. در این ساخت، اگر جای جمله وصفی و جمله اصلی که موضوع مورد نظر است، عوض شود، کلام معنای حصر پیدا می‌کند:

«آن را روا بود که زند لاف مهر دوست کز دل به در کند همه مهری و کینه‌ای»
(همان: ۲۳۶).

در دستور، به این نوع جمله وصفی که از موصوف خود برای بیان معنایی چون حصر یا تأکید و مبالغه جدا می‌شود، «جمله‌واره موصولی» می‌گویند و بین این نوع جمله‌واره، با جمله‌واره متممی تفاوت می‌گذارند (ر.ک؛ میرعمادی، ۱۳۷۶: ۱۷۵). در جمله‌واره موصولی که با جابه‌جایی و انتقال آن است که کلام، معنای حصر و تخصیص پیدا می‌کند، اگر جای دو جمله عوض نشود، یعنی جمله وصفی دقیقاً پس از اسم بیاید و از آن فاصله نگیرد، معنای حصر از بین می‌رود: «آن که از دل به در کند همه مهری و کینه‌ای، روا بود که زند لاف مهر دوست». بنابراین، در چنین مواردی که مسندالیه مبهم دارای جمله وصفی است، حصر بدین صورت است که جای جمله اصلی و جمله وصفی جابه‌جا شود. در کتاب‌های دستوری که بر مبنای زبان‌شناسی نوشته شده‌اند، حرکت جمله وصفی از جایگاه وابسته

پسین اسم به پس از فعل جمله اصلی را «خروج جمله‌واره موصولی ناشی از گشتار خروج» می‌نامند (ر.ک؛ غلامعلی‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۸۴). باید توجه داشت که نیاز معناست که این حرکت و انتقال را ایجاب کرده‌است؛ چراکه هدف از این کار، بیان معنای خاص و القای مقاصد بلاغی است و در بیشتر مواقع، با این حرکت و انتقال، معنا نیز تغییر می‌یابد و معنای کلام، غیر از معنای صورت ابتدایی خواهد بود. این ساخت نحوی همانی است که در بخش ساخت استثنا ذکر شد که اگر مستثنی دارای جمله وصفی باشد، قابل تبدیل بدان است. در واقع، این دو ساخت، ساخت استثنایی که مستثنی همراه جمله وصفی است و ساخت حصری که جمله وصفی با فاصله از موصوف می‌آید، قابل تبدیل به یکدیگر هستند. نمونه بالا را اگر به ساخت استثنا درآوریم، اینگونه خواهد بود: «روا نباشدش لاف مهر دوست، مگر کسی کز دل به در کند همه مهری و کینه‌ای».

مفهوم حصر، یک مقوله جهانی است که در تمام زبان‌ها وجود دارد. چنین نیست که تنها مختص عربی یا فارسی باشد تا ادعا شود که تنها چند ساخت معین دارد، بلکه این مفهوم در هر زبانی با ساخت‌های خاصی بیان می‌شود که با همانندهای زبان‌های دیگر متفاوت است. اگر مواردی چون ساخت استثنا در زبان عربی و فارسی شباهت‌هایی از نظر اجزا با هم دارند، این ساخت که مسندالیه در آن جمله وصفی دارد و بین آن‌ها جمله اصلی می‌آید، خاص خود زبان فارسی است که در هیچ یک از کتاب‌های بلاغت فارسی بدان اشاره نشده‌است: «حال درمندگان کسی داند که به احوال خویش درماند» (سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، ب: ۱۸۲).

نکته مهم و قابل تأمل در ساختی که جمله وصفی دارد، آنکه این ساخت تنها به صورت مثبت به کار می‌رود؛ یعنی صورت فعل‌ها، به‌ویژه فعل جمله اصلی، همواره مثبت است. اگر فعل‌ها منفی شوند، کلام معنای حصر نخواهد داشت، بلکه معنای شمول و عام پیدا خواهد کرد؛ برای نمونه اگر فعل‌های بیت زیر را منفی کنیم، ساختی که به‌دست می‌آید، شکل بلاغی و مؤکد بیان عام و شمول است: «چو سعدی کسی ذوق خلوت نچشید که از هر که عالم، زبان درنکشید»:

«چو سعدی کسی ذوق خلوت چشید که از هر که عالم زبان درکشید»
(همان، الف: ۱۶۳).

۲-۴-۲-۲ ساخت نحوی جمله بدل از «آن / این»

ساخت نحوی جمله بدل از «آن / این»، شاخه فرعی از ساخت نحوی «جابه‌جایی جمله وصفی» است. در نمونه‌هایی از ساخت نحوی «جابه‌جایی جمله وصفی»، اگر مسند اسم عام باشد که باید تعیین پیدا کند و مصداق مشخصی داشته باشد، برای تأکید و وضوح هرچه بیشتر معنای حصر، آن اسم بر ضمیر اشاره که جزئی از مسندالیه است، مقدم می‌شود. در این حالت، نقش دستوری مقصوره که قبلاً جمله وصفی بود، بدل از «آن / این» خواهد بود. فرمول این ساخت: «محصور (اسم) + «آن / این» + است + که + محصور علیه (جمله کامل که بدل از آن / این است):»

«عاشق آن است که بی‌خویشتن از ذوق سماع

پیش شمشیر بلا رقص‌کنان می‌آید»

(همان، ۱۳۹۴: ۱۶۳).

صورت اولیه این ساخت چنین بوده‌است: «آن کس / کسی عاشق است که...». اگر انتقال اسم به پیش از «آن / این» صورت نگیرد، معنای حصر باز به قوت خود باقی است: «آن، عاشق است که...». اما برای اینکه ساخت نحوی دقیقاً بر معنای مورد نظر منطبق باشد و ساخت و معنا دو روی یک سکه جلوه کنند، این انتقال لازم بوده‌است. البته افزون بر این نکته، این جابه‌جایی به قصد ایجاز هم رخ داده‌است تا واژه‌ای که نیاز نیست، ذکر نشود. اگر این فرایند انجام نمی‌شد، اسم مربوط به صفت اشاره «آن» باید در کلام ذکر می‌شد: «آن (کس) عاشق است که...».

ساخت «جمله بدل از آن» برای بیان حصر، تنها در جملات اسنادی به کار نمی‌رود، بلکه جملات غیراسنادی نیز برای حصر و قصر می‌توانند در این ساخت نمودار شوند. در بیت زیر، فعل جملات، اسنادی نیست. با وجود این، بیان حصر با همین ساخت «جمله بدل از آن» صورت گرفته‌است:

«بهشت آن ستاند که طاعت بَرَد کرا نقد باشد، بضاعت بَرَد»

(همان، ۱۳۸۴، الف: ۱۹۱).

کاربرد ساخت نحوی مذکور در مواقعی است که نسبت به باور عام درباره موضوع مورد نظر ابراز انکار و مخالفت شود. وقتی که گوینده با چنین باوری روبه‌رو می‌شود که همه افراد / مفاهیم، مشمول موضوع مورد نظر هستند و او عقیده خلاف این را داشته باشد، از ساخت حصر «جمله بدل از آن» استفاده می‌کند. از مثال بالا چنین برمی‌آید که این باور

وجود داشته است که همه می‌توانند بهشت را بستانند. از ساخت نحوی «جمله بدل از آن» تنها حصر موصوف در صفت میسر است و بیان حصر صفت در موصوف با آن امکان ندارد. دکتر کزازی در بحث از شیوه‌های قصر بیان کرده‌اند که گاهی حصر و قصر بدون هیچ نشانه‌ای آشکار در سخن آورده می‌شود (ر.ک؛ کزازی، ۱۳۷۳: ۱۹۷). مثالی که ایشان از حافظ شیرازی برای این موضوع ذکر کرده‌اند، چنین است:

«اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد

باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود»

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۲: ۲۹۳).

آنچه دکتر کزازی درباره این بیت و امثال این بیان می‌کنند، به دلایلی که در ادامه بدان اشاره می‌شود، صادق نیست. شاید با تسامح بتوان گفتار ایشان را در مواردی که معنای حصر با تکیه القا می‌شود، پذیرفتنی دانست، اما در باب موارد مذکور دکتر کزازی، چون حصر با تکیه بیان نشده است، همان چیزی که در این نمونه‌ها وجود دارد و باعث می‌شود که مخاطب مفهوم قصر را از جمله دریافت کند، نشانه‌های زبانی آن محسوب می‌شود؛ چراکه غیرممکن است که جمله‌ای بیانگر قصر باشد، اما نه تکیه در آن دخالت داشته باشد و نه نشانه زبانی خاصی دال بر این موضوع وجود داشته باشد. در بیت حافظ شیرازی، هدف گوینده، بیان این معنا بوده است که اوقات خوش به زمان معینی تخصیص داده شود. بنابراین، با جابه‌جایی اجزای دستوری، کلام با ساخت نحوی خاصی بیان شده است که معنای مورد نظر را بیان کند. در واقع، همین جابه‌جایی اجزا خود برجسته‌ترین نشانه زبانی برای القای مفهوم قصر و تخصیص است. چنانچه این جابه‌جایی صورت نمی‌گرفت و اجزای جمله دقیقاً مطابق نظم دستوری می‌آمدند، نه مطابق نظم معنایی، معنای کلام چیز دیگری می‌بود: «آن اوقات که با دوست به سر شد، خوش بود». حتی اگر مسند و فعل ربطی را بر جمله وصفی مقدم کنیم، با وجود اینکه در آن حالت، معنای حصر از ساخت نحوی دریافتنی خواهد بود، اما باز ساخت نحوی بیت حافظ شیرازی هم نسبت بدان خوش ساخت‌تر است و هم به بیان معنا و تجسم آن نزدیک‌تر است: «آن اوقات خوش بود که با دوست به سر شد».

۲-۲-۳- فرایند تکاملی از شمول به حصر و تخصیص

با توجه به اینکه حصر و تخصیص از مفهوم عام و شمول اخذ می‌شود، برای پی بردن به اینکه ساخت نحوی بیان تخصیص چگونه شکل گرفته است و چه فرایندهایی را

گذرانده‌است، نخست باید ساخت نحوی بیان عام و شمول را شناخت. از این طریق، می‌توان دریافت که چه تغییراتی بر ساخت عام اعمال می‌شود که از آن، ساخت حصر و تخصیص به دست می‌آید! ساخت اصلی بیان عام بدین صورت است: (هر + اسم + جملهٔ وصفی + جملهٔ اصلی = موضوع):

«هر آن طفل کو جور آموزگار نیند، جفا بیند از روزگار»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۱۶۵).

به دو روش می‌توان از ساخت نحوی بیان عام، برای بیان مفهوم حصر و تخصیص بهره گرفت. روش اول که شکل ساده و معمولی است، اینکه جملهٔ اول با تکیه ادا شود تا جملهٔ دوم در آن حصر شود. روش دوم که مرحلهٔ بالاتر و شکل تکامل‌یافته‌تر روش اول است، بدین صورت به دست می‌آید که نخست باید جای دو جمله عوض شود، سپس مسندالیه جملهٔ اول (هر آن طفل) تبدیل به نکره شود: «طفلی جفا بیند از روزگار، کاو جور آموزگار نیند». با توجه به اینکه معیار بلاغت و زیبایی کلام در این است که ساخت نحوی بتواند معنا را تمام و کمال برساند، دو روش مذکور از نظر بلاغت و زیبایی بیان معنا در یک سطح نیستند. بنابراین، شکل عادی و ابتدایی دو ساخت نحوی «جابه‌جایی جملهٔ وصفی» و «جملهٔ بدل از آن» در بیان حصر، صورتی بوده که با صفت مبهم «هر» ساخته می‌شده‌است. در واقع، در ابتدا برای بیان مفهوم حصر در ساخت «هر...»، جملهٔ اول با تکیه و تأکید بیان می‌شد. به مرور برای اینکه مفهوم حصر ساخت «هر...»، شکل و فرم مناسب خود را پیدا کند، آن ساخت عادی دچار تغییراتی شد تا به ساخت «جابه‌جایی جملهٔ وصفی» و «جملهٔ بدل از آن» درآمد. بنابراین، می‌توان گفت که دو ساخت «جملهٔ بدل از آن» و «جابه‌جایی جملهٔ وصفی»، شکل بلاغی و تکامل‌یافتهٔ ساخت «هر...» است که معنای حصر در آن با تکیه بر جملهٔ اول القا می‌شد. در بیت زیر نیز اگر شکل زیبا و تکامل‌یافتهٔ ساخت نحوی حصر را با معادل شکل ساده و معمولی آن مقایسه کنیم، کاملاً مشخص می‌شود که با تغییراتی در ساخت عادی می‌توان ساخت نحوی جمله را به معنای مورد نظر نزدیک کرد، تا جایی که صورت و ساخت جمله، تجسم و القای معنایی باشد که قصد بیان آن را داریم:

«بیمبر کسی را شفاعتگر است، که بر جادهٔ شرع پیغمبر است»
(همان: ۱۹۱).

ساخت ابتدایی و معمولی بیان معنای مورد نظر که در آن جمله نخست با تکیه بیان می‌شود: «هرکه بر جاده شرع پیغمبر است، پیمبر او را شفاعتگر است». در اینجا، منظور این است که شفاعت پیامبر به کسی تخصیص داده می‌شود که دارنده صفت مورد نظر باشد. این معنا از ساخت متن بهتر دریافت می‌شود، چون بین ساخت نحوی کلام و معنای آن، فاصله نیست. ساخت نحوی متن عملاً بازگوکننده معناست، در حالی که در ساخت ابتدایی جمله، باید با تأمل معنای مورد نظر را دریافت، خود ساخت چندان بیانگر معنا و مقصود نیست. بنابراین، این معناست که مشخص می‌کند که جمله چه ساختی باید داشته باشد. بررسی بلاغی نیز این است که ساخت نحوی تا چه اندازه گویای معناست. آیا ساخت نحوی دقیقاً بر معنایی که می‌خواهد بیان کند، انطباق دارد یا نه؟ در مواردی که بیان شد، برای مفهوم حصر و قصر، همانند نمونه زیر اگر جابه‌جایی در جملات صورت نمی‌گرفت، برای درک معنای حصر، حتماً باید با تکیه و آهنگ تلفظ جمله روبه‌رو می‌شدیم، اما وقتی گوینده ساخت نحوی را دقیقاً مطابق معنا می‌آورد، ما مخاطبان نیز از تکیه بی‌نیاز می‌شویم:

«من آن روز برکندم از عمر امید که افتادم اندر سیاهی سپید»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، الف: ۱۸۵).

واضح است که علت بلاغی جابه‌جایی صورت‌گرفته در جملات نسبت به شکل ابتدایی آن‌ها این است که مفهوم مورد نظر (حالت گوینده) به آن روز معین و مشخص تخصیص داده شود و معنا راحت‌تر و آسان‌تر به مخاطب منتقل شود. اگر با تغییر جایگاه جملات، ساخت کلام را به شکل ساده و ابتدایی آن برگردانیم، جدا از اینکه در دریافت معنای حصر که مد نظر گوینده بوده‌است، دچار مشکل می‌شویم، ساخت کلام موهم معنای دیگری خواهد بود که با معنای کنونی، دو قضیه کاملاً متفاوت است: «من آن روز که اندر سیاهی سپید افتادم، از عمر امید برکندم».

در چنین مواردی که می‌توان معنا را با ساخت نحوی و دستکاری سازه‌های جمله بیان کرد، نیازی به ذکر قید یا به‌کارگیری تکیه نیست. اگر خوب دقت کنیم، متوجه می‌شویم که در این ساخت نحوی حصر، قیدهایی مختص بیان حصر در کلام ذکر نشده‌است، چون زمانی از قید استفاده می‌شود که با ساخت نحوی نتوان به‌تنهایی معنا را بیان کرد. با مقایسه دو مثال زیر، این موضوع قابل دریافت است. در مثال (۱)، اگر قید ذکر نمی‌شد،

ساخت نحوی اصلاً بیانگر مفهوم حصر نمی‌بود، اما در مثال (۲)، چون ساخت نحوی برای بیان حصر بوده که بدین صورت درآمده‌است، نیازی به ذکر قید نداشته‌است:

۱- «گرفتار را چاره صبر است و بس» (همان: ۱۶۹).

۲-

«چو سعدی کسی ذوق خلوت چشید که از هر که عالم زبان درکشید»
(همان: ۱۶۳).

خلاصه اینکه می‌توان تمام شگردهای زبانی بیان حصر و قصر را در زبان فارسی به شکل زیر بیان کرد. بیان حصر و قصر در زبان فارسی: ۱- استثنا. ۲- ساخت نحوی اسنادی شده. ۳- جابه‌جایی اجزا (الف: جدایی جمله وصفی از موصوف. ب: جمله بدل از «آن / این»). ۴- استفاده از قیدهایی بیان حصر. ۵- استفاده از تکیه. یادآوری می‌شود که برخی از نویسندگان بیان کرده‌اند که گاهی قصر با حرف «تا» بیان می‌شود و برای آن، این بیت از سعدی را ذکر کرده‌اند (ر.ک: طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۶۴):

«تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۴، ب: ۵۹).

نخست باید گفت که حروف هیچ‌گاه به خودی خود معنای خاصی را بیان نمی‌کنند، بلکه ارتباط تمام عناصر کلام با هم است که یک معنا را ایجاد می‌کنند. در اینجا نیز حرف «تا» به خودی خود بیانگر حصر نیست، بلکه ارتباط معنایی دو جمله که با حرف «تا» نمایان می‌شود، چنین مفهومی را به ذهن متبادر می‌کند. دوم اینکه معنای بیت، اصلاً حصر نیست، بلکه شرط لازم و ضروری است. علت اینکه نمی‌توان این ساخت را به ساخت اصلی بیان شرط تبدیل کرد، این است که معنای لازمیت بین دو قضیه مورد اشاره که در اینجا و در صورت و ساخت کلام باید نمایان شود، با ساخت دیگر قابل دریافت نخواهد بود: «اگر مرد سخن نگوید، عیب و هنرش آشکار نشود». در ساخت نحوی متن، تأکید بر «سخن گفتن» است و محور موضوع بر آن قرار دارد. بنابراین، ساخت نحوی کلام بر مبنای لحاظ کردن این اصلیت و محوریت بنا گذاشته شده‌است. با تبدیل ساخت نحوی به ساخت دیگر، اصل سخن و محوریت موضوع تغییر می‌کند. در ساخت اصلی و معمول شرط، اصالت سخن و موضوع مورد بحث، آشکار شدن عیب و هنر مرد است. علت بلاغی اینکه سعدی جمله را بدین ساخت آورده، رعایت همین مسائل بوده‌است. بنابراین، ساخت نحوی جمله متناسب با موقعیت کاربردی ساخته می‌شود.

۳- نتیجه

برجسته‌ترین نکاتی که از این پژوهش به دست آمد، بدین شرح است: با توجه به اینکه نحو زبان فارسی با نحو زبان عربی تفاوت ماهیتی دارد، نباید تصور کرد که قواعد و اصول حصر در زبان فارسی همان است که در زبان عربی وجود دارد و از منظر آن قواعد به بلاغت زبان فارسی نگریست. چنانچه چنین کاری صورت گیرد، هیچ گاه ظرفیت‌های نحوی زبان فارسی در بیان معنا درک و شناسایی نمی‌شود. بنابراین، بهترین راهکار، مطالعه ساخت‌های نحوی خود زبان فارسی است. ساخت‌ها و ظرفیت‌های زبان فارسی در بیان حصر به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- فرایند تکیه که نشانه عینی در زبان برای آن وجود ندارد. ۲- شگردهایی که می‌توان آن‌ها را عیناً با نشانه‌های زبانی نشان داد. «استفاده از قیده‌های مخصوص حصر»، ساخت‌های نحوی «اسنادی شده»، «استثنا» و ظرفیت «جابه‌جایی اجزا» مصداق‌های شگردهایی است که نشانه زبانی خاصی دارند. در ساخت «استثنا» هم حصر موصوف در صفت امکان‌پذیر است و هم حصر صفت در موصوف. در این ساخت، همواره مقصور، اول می‌آید (به شکل مستثنی‌منه)، سپس مقصورفیه به عنوان مستثنی در بخش دوم ساخت ذکر می‌شود. در ساخت «اسنادی شده» مقصور، صفت باشد یا موصوف، به عنوان مسند جمله اسنادی نخست می‌آید. سپس فعل رابط و در ادامه، مقصورفیه به شکل جمله کامل پس از حرف «که» به عنوان مسندالیه دستوری ذکر می‌شود. در ظرفیت «جابه‌جایی اجزا» که مصداق‌های متعددی در بیان حصر دارد، جزء مورد نظر که باید محصور شود، از جایگاه معمولی و دستوری خود حرکت داده می‌شود. با این حرکت، آرایش اجزای کلام نظمی به خود می‌گیرد که با حالت خنثی و عادی متفاوت است. در جملات ساده، جهت حرکت جزء مورد نظر به ابتدای کلام است. این حرکت باعث می‌شود که جزء مورد نظر محل تکیه واقع شود، اما در مواردی که کلام دارای جمله وصفی است، حصر با فاصله گرفتن جمله وصفی از موصوف صورت می‌گیرد. تنوع شگردهای بیان حصر در زبان فارسی که بر ظرفیت بالای نحو آن دلالت دارد، دست سخنور را باز می‌گذارد تا بین موقعیت کاربردی و حالات وابسته معنا و غرض مورد نظر با فرم زبانی، مطابقت کامل برقرار کند.

پی‌نوشت

- ۱- این عنوان از نویسندگان مقاله نیست. از کتاب‌های دستوری اخذ شده که مطالب آن‌ها بر پایه زبان‌شناسی نوین نوشته شده است.
- ۲- علت اینکه گوینده از بین صورت‌های ممکن، جمله را بدین ساخت آورده، ضرورت وزن عروضی بوده است.

منابع

- الجرام، علی و مصطفی امین (۱۳۸۰)، *البلاغه الواضحة*، ترجمه ابراهیم اقبالی، چ ۱، بی‌جا، انتشارات شیخ صفی‌الدین اردبیلی.
- جمالی، فاطمه (۱۳۸۹)، مقاله «جایگاه حصر و قصر در علم معانی»، *فصلنامه فنون ادبی*، س ۲، ش ۲، صص ۱۰۹-۱۲۲.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲)، *دیوان*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چ ۳۴، تهران، صفی‌علیشاه.
- خطیب قزوینی، محمدبن عبدالرحمن (۱۳۸۸)، *ترجمه تلخیص‌المفتاح*، ترجمه احمد امینی، چ ۱، سنجندج، انتشارات علمی کالج.
- رضانژاد، غلامحسین (۱۳۶۷)، *اصول علم بلاغت در زبان فارسی*، چ ۱، بی‌جا، انتشارات الزهراء.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴)، *الف، بوستان سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۸، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۴)، *ب، گلستان سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۷، تهران، خوارزمی.
- _____ (۱۳۸۹)، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، چ ۱۵، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۱۳۹۴)، *غزل‌های سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۲، تهران، سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، *بیان و معانی*، چ ۸، تهران، فردوس.
- طیبیان، سیدحمید (۱۳۸۸)، *برابرهایی علوم بلاغت در فارسی و عربی*، چ ۱، تهران، امیرکبیر.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۸۴)، «اختصاص در علم معانی فارسی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش ۴۵-۴۶، صص ۱۶۳-۱۷۴.
- غلامعی‌زاده، خسرو (۱۳۷۴)، *ساخت زبان فارسی*، چ ۱، تهران، احیاء کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۳)، *زیبایی‌شناسی سخن پارسی: معانی*، چ ۳، تهران، کتاب ماد.
- گلی، احمد (۱۳۹۲)، «بختی درباره حصر و قصر در بلاغت فارسی»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، س ۴، ش ۱، صص ۹۵-۱۰۹.
- میرباقری فرد، علی‌اصغر و دیگران (۱۳۸۹)، «بازنگری مبحث قصر در منابع فارسی علم معانی»، *دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی*، س ۱۸، ش ۶۸، صص ۱۸۵-۲۰۹.
- میرعمادی، علی (۱۳۷۶)، *نحو زبان فارسی (بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی)*، چ ۱، تهران، سمت.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، *معانی و بیان*، چ ۱، تهران، نشر هما.